

یک شام گریستن به

یاد جانباختگان

پابلو نرودا،

رودخانه‌ی

همیشه جاری



صفحه‌ی ۳



صفحه‌ی ۵

نیم نگاهی به پالیسی اقتصادی دولت جمهوری اسلامی افغانستان

آزاد

بخش سوم

مسوده نویسان در بخش سکتور مواصلات و مخابرات ذوق زده و با شور و شغف از موقعیت استراتژیک کشور میان آسیای مرکزی - شرق میانه و آسیای جنوبی و از نقش ارزنده‌ی افغانستان در ادغام اقتصاد منطقه و از آن به عنوان مارکیت محصولات زراعتی در آینده یاد کرده اند.

اما مسوده نویسان در این مورد که این موقعیت استراتژیک دشواری‌های بزرگی را هم برای این کشور به بار آورده چیزی نگفته اند.

اگر به گذشته‌ی افغانستان نظر بی اندازیم، این سرزمین در بخش سکتور مواصلات بیشتر از زمینه‌های دیگر به عنوان سرزمین مورد منازعه میان کشورهای قدرتمند از قرن ۱۹ تا این عصر بوده است.

بریتانیا پیش از قرن ۱۹ به طرح‌هایی روی آورد تا اروپای غربی را از طریق افغانستان به هندوستان وصل کند. اما پیشتر از آن، اولین طراحان این نقشه، فردیناند دولیسیس و کوتارد فرانسوی بودند که حفاری و مدیریت کانال مشهور سویز را در اواخر قرن ۱۸ به عهده داشتند. آنان تصمیم داشتند تا پاریس را با کلکته در هند از طریق ارن برگ، تاشکند، بلخ و پشاور مرتبط سازند.

این طرح از طرف روسیه استقبال اما از جانب حکومت بریتانیا بنا به دلایل خاص سیاسی رد شد. این طرح بر اساس پیوند ورشو، مسکو، باکو، هرات، قندهار، کویته و دهلی توسط ژنرال انکف پیشنهاد گردیده بود.

حکومت بریتانیا هر نوع راه آهن میان قاره‌ی... صفحه‌ی ۴



نامزدان در محک؛

کی به ارگ خواهد رفت؟

که بهرام آمونیاپی

از میان نامزدانی که می‌خواهند جانشین رئیس جمهور کرزی شوند، زلمی رسول، عبدالله عبدالله، اشرف غنی احمدزی و عبدالرب رسول سیاف، کسانی اند که به دلیل نفوذ و وجهی سیاسی بالاتر در میان مردم در مقایسه با سایر نامزدان، امکانات و پشتیبانی‌های جهانی، بیشتر مطرح شده اند و رقابت اصلی در کارزارهای انتخاباتی میان این چهار تیم صورت خواهد گرفت. سایر نامزدان یا در آخرین روزهای پیکارهای انتخاباتی با گرفتن امتیاز به نفع یکی از این تیم‌ها کنار خواهند رفت یا هم با لجاجت در انتخابات شرکت خواهند کرد که باز هم موفقیت چندانی نخواهند داشت. در مجموع اگر نامزدان مطرح ریاست جمهوری افغانستان در انتخابات آینده را دسته‌بندی کنیم، در دو جریان جهادی و تکنوکرات غرب دیده جای می‌گیرند. جریان جهادی را هم میشود به دو دسته‌ی دیگر، جهادی محافظه کار و جهادی میانه‌رو درجه‌بندی کرد. زلمی رسول و اشرف غنی احمدزی که در غرب درس خوانده اند و در جنگ‌های تنظیمی و غیرتنظیمی گذشته در کشور شرکت نداشته اند، در دسته‌ی تکنوکرات‌های غرب‌دیده شامل میشوند. اینان در بیش از یک دهی اخیر در سیاست افغانستان مطرح شدند و در یست‌های مهم و بلند دولتی...

صفحه‌ی ۲

عبدالخالق آزاد

بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی در افغانستان (از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ تا امروز)

بخش دوم

علل و عوامل شکل‌گیری سه جریان فکری (ملی‌گرایان، مدافعان لیبرالیسم، چپ‌گرایان میهن پرست و بنیادگرایان دینی) در شماره‌ی پنجم صدای مردم توضیح داده شد که پس از سالها رکود و خاموشی، سرانجام بنا به عوامل گوناگون سه جریان فکری (بویژه پس از سیزده سال حکومت مطلقه)، در سرآغاز دهه‌ی ۱۳۳۰ به شکل نوزاد بیمار پدیدار گردید. در بستر آن سیزده سال، در کنار



اتحادیه‌ها، انجمن صنفی و قانون کار از سوی دیگر، خواهی نخواهی پیوند احساسی و غیرارگانیک را میان سه نیرو (روشنفکران ضد استبداد، دهقانان ستم‌دیده و کارگران ناراضی) به میان می‌آورد. این ناراضیاتی که تقابل منافع میان نیروی کار و صاحبان سرمایه را به یک امر جبری تاریخی مبدل می‌نمود، تضادهای شدید سیاسی، اجتماعی را در قالب تبارز اندیشه‌ها و باورهای سیاسی به بار آورده و بیشتر زمینه ساز رشد باورهای چپ گردید.

روشنفکران شدیداً ناراض که با انزجار و تنفر نسبت به رژیم سکان دار این کشتی پر از سرنشین ولی بدون ناخدا، صدای اعتراض‌شان را در تطابق با خواست‌های دهقانان ناراض و کارگران تحت ستم وفق میدادند، ...

صفحه‌ی ۷

ستم و بیداد سیاسی، رشد و تمرکز سرمایه‌ی انحصاری دولتی، ستم را به ابعاد مضاعف ارتقا و آنرا به گونه‌ی ستم سیاسی، اقتصادی بر توده‌های محروم و بویژه نسل حساس و نیروی جوان کشور تبدیل کرده بود. از اینرو بنا به پیروی از قانون تکامل مناسبات اجتماعی - اقتصادی بازتاب روبنایی آن در قالب آن گونه افکار تبارز یافت. رشد سرمایه که عمدتاً در دست دربار و متحدان آن قرار داشت، با اتخاذ پالیسی زراعت در خدمت صنعت توسط دربار، ستم کارفرمایان سرمایه را از حوزه‌ی کارخانه و صنایع تا روستای دوردست کشور، در درون دهقانان و منوران روستایی نیز انکشاف می‌داد. دهقانان در روستاها و کارگران محروم از همه چیز، حتا فاقد

واگذار شود که میتواند از عهده‌ی آن بر بیاید. به بیان دیگر، رای اعمال اراده‌ی شخصی برای انتخاب نامزدی است که رای‌دهنده فکر میکند این شخصیت توان و ظرفیت اعمال دوباره‌ی اراده‌ی وی را در دولت یا نهاد دیگر دارد. اما در افغانستان بسیاری‌ها هنوز شناخت بهتری از حق سیاسی خود ندارند و ارزش چندانی هم به آن قایل نیستند. هر بار که آمد آمد انتخابات میشود، بازار خرید و فروش رای رونق میگیرد و مردم برای اینکه پولی به گیر شان بیاید، دست به هر در و دیواری میزنند و هر که پول بیشتری داد، رای خود را به او می‌فروشند. پرسش اساسی اینست که چرا با گذشت بیش از یک دهه دموکراسی‌سازی و تلاش برای نهادینه کردن جامعه‌ی شهروندی، افغانستانی‌ها هنوز در سنت غوطه میزنند و کمتر با سازوکارهای شهروندی آشنایی دارند؟.....

صفحه ۷

در جامعه‌ی دموکراتیک و شهروندی، امزاب سیاسی و جریان‌های تاثیرگذار، فراقومی اند و تنها امزابی میتوانند در انتخابات چانس پیروزی بیشتری داشته باشند که برنامه‌ی بهتر و راهگشا به شهروندان پیش کنند. در یک چنین جامعه‌ی کسی جرئت نمی‌کند که بگوید فلان چوکی به بهمان قوم یا قبیله داده شود. زیرا انسان جامعه‌ی شهروندی، آگاهی سیاسی اش را از هستی اجتماعی مدرن میگیرد، منبعی که سافت‌آرهای قومی و قبیله‌ی در آن جای فود را به سازوکارهای دموکراتیک داده است.

از این نظر، آقای عبدالله کمترین رای را از پشتونها خواهد گرفت. رای تاجیک‌ها و هزاره‌ها هم به جزیره‌های کوچک تقسیم شده و ثابت نیست.

اشرف غنی احمدزی که محبوبیت‌اش در میان پشتونها پس از آنکه معاونت اول را به عبدالرشید دوستم (متهم به جنایت جنگی) داد، کاهش یافته است، از بازوی معاونت دوم هم شکست‌پذیر است. سرور دانش که به نمایندگی از هزاره‌ها در کنار اشرف غنی قرار گرفته، افزون بر اینکه در میان هزاره‌ها محبوبیت چندانی ندارد، در دو مورد از تجربه‌ی دولتی‌اش کارنامه‌ی موفق نداشته و نشان داده است که از مدیریت خوبی برخوردار نیست. حذف تاجیک‌ها از معاونت اول ریاست جمهوری توسط آقای غنی نیز ناراضی‌تای تاجیک‌ها نسبت به وی را بیشتر کرده و بدین ترتیب رای تاجیک‌ها به تیم اشرف غنی نزدیک به صفر خواهد شد. بنا بر این، آقای غنی تنها رشید دوستم را دارد، فردی که گفته میشود رای ثابت از یک‌ها در چانه‌ی او است. اگر اشرف غنی در جریان کارزارهای انتخاباتی تغییراتی در تیم انتخاباتی‌اش وارد نکند، تنها یک برگ برنده در اختیار خواهد داشت که اگر انتخابات شفاف برگزار شود و از سوی

تیم ویژه‌ی مهندسی نگرده، شانس پیروزی وی کم است. اما تیم انتخاباتی زلمی رسول، نامزدی که گفته میشود از پشتیبانی دولت و شخص رئیس جمهور کرزی برخوردار است، تیم متوازن تری به نظر میرسد. زلمی رسول افزون بر داشتن شهرت نیک، از تجربه‌ی کار در پست‌های کلیدی دولت نیز برخوردار است و به باور منابع نزدیک به آقای رسول، ایالات متحده‌ی امریکا به عنوان پرقدرترین پشتیبان دولت کابل هم با وی مشکلی ندارد. برخی رسانه‌های معتبر جهانی نیز از وی به عنوان نامزد پیش‌تاز و جانشین رئیس جمهور کرزی یاد کرده‌اند.

احمد ضیا مسعود، به عنوان برادر احمد شاه مسعود، فرمانده جهادی که در میان تاجیک‌ها از محبوبیت زیادی برخوردار است، یک دوره از تجربه‌ی معاونت اول ریاست جمهوری را با خود دارد و متهم به نقض حقوق بشر نیست.

حبیبه سرابی، نخستین والی زن در تاریخ افغانستان نیز در کنار داشتن شهرت نیک از کارنامه‌ی سیاسی خوبی در دولت افغانستان برخوردار است و با مردمش از نزدیک کار کرده است. جاذبه‌ی زنانه‌ی بانو سرابی میتواند در کارزارهای انتخاباتی موثریت زیادی ایجاد کند و آرای اکثریت زنان افغان را به نفع تیم خودش جلب کند.

با این تحلیل فشرده، میتوان پیش‌بینی کرد که در صورت برگزاری انتخابات شفاف و عادلانه در کشور، تیم انتخاباتی‌ی برنده خواهد شد که افزون بر داشتن برنامه‌ی راهگشا برای توسعه‌ی اقتصادی-سیاسی (که در جریان کارزارهای انتخاباتی روشن‌تر خواهد شد) و توانایی مدیریتی بالا، از شهرت نیک در میان مردم و پشتیبانی گسترده‌ی جامعه‌ی جهانی برخوردار باشد.

رای چیست؟ رای‌دهنده کیست؟

رای بیشتر برای دستیابی به امتیازهای سیاسی بیشتر. مردم اما در حالیکه ارزش رای خود را به درستی نمیدانند، فروش رای را یکی از منابع درآمدزا برای خویش می‌پندارند.

رای چیست؟ رای‌دهنده کیست؟ پرسشهایی است که در این نوشته تلاش میکنیم تا پاسخی به آنها بیابیم.

رای، حق سیاسی یک شهروند

در یک جامعه‌ی شهروندی، هر فردی به ارزش رای خود به درستی آگاه است و میداند که رای حق سیاسی او است و نمایندگی دفاع از آن باید به کسی

که بهرام آمونیاپی

پیش‌درآمد

آزمون انتخاباتی (یکی از پایه‌های اصلی دموکراسی) در افغانستان با کم و کاستی‌های زیادی همراه بوده که سد جدی‌یی در برابر روند دموکراتیزاسیون در افغانستان شده است. ناتوانی دولت در فرهنگ‌سازی انتخابات و بهره‌گیری از سازوکارها و ابزارهای سنتی و ارباب‌رعیتی در کارزارهای انتخاباتی گذشته، سبب شده تا بسیاری‌ها نسبت به دموکراسی و زیرمجموعه‌های آن بدبین شوند و یا برداشت‌های نادرستی از ناآگاهی اکثریت افغانستانی‌ها نسبت به ارزش رای و نقش رای‌دهنده در انتخابات، از جمله‌ی چالشهایی است که با داغ شدن کارزارهای انتخاباتی نیاز به بررسی دقیق‌تر دارد. زیرا، تنها در آستانه‌ی انتخابات است که سیاستگران تلاش میکنند تا از هر راهی که میشود توجه مردم را بیشتر جلب کرده و خود را محبوب آنان کنند. تمام تلاش‌ها البته یک هدف دارد: به دست آوردن

نامزدان در محک کی به...؟

کار کرده‌اند. اما عبدالله عبدالله و عبدالرب رسول سیاف از جهادی‌هایی هستند که در جریان جنگ‌های تنظیمی در کشور نقش داشته‌اند و به ویژه سیاف متهم به نقض حقوق بشر است.

عبدالله در دسته‌بندی ما در جمع جهادی‌های میانه‌رو می‌آید؛ اما سیاف در دسته‌ی جهادی‌های محافظه‌کار. عبدالله که به خوبی هنر هم‌رنگ جماعت بودن را یاد گرفته و میداند که چگونه با تغییر اوضاع پوست عوض کند، نشان داده است که با دموکراسی مشکل زیادی ندارد؛ اما سیاف با آنکه فرصت‌ها و زمینه‌های دوران جنگ‌های تنظیمی را نداشته تا تندروری‌اش را بروز دهد، ولی همچنان به باورهای گذشته‌اش پابند است و به نظر نمی‌رسد که نسبت به دموکراسی حسن نظری داشته باشد. تا کنون در هیچ جایی شنیده نشده است که سیاف علاقه‌ی به مردم‌سالاری نشان داده باشد. گرچه عضویت وی در پارلمان و سهم‌گیری‌اش در انتخابات ریاست جمهوری آینده ظاهراً نشان میدهد که سیاف نسبت به رویکردهای دموکراتیک و مدرن باورمند شده، اما به عقیده‌ی من آقای سیاف و هم‌تایان وی بیشتر در فکر بودن در سیاست هستند تا در فکر چگونه بودن در سیاست.

سیاف به دلیل داشتن پرونده‌ی جنایت جنگی، از بیم اینکه مبدا اگر از سیاست کناره‌گیری کند با موجی از پرونده‌سازی و دادگاهی شدن روبرو شود، می‌خواهد به هر گونه‌ی که شده در سیاست حضور داشته باشد. اگر این حضور در سیاست از طریق عضویت در پارلمان تامین شود خوب است؛ اما اگر از راه ریاست جمهوری تامین شود، چه بهتر.

یعنی سیاف به دنبال گرفتن مصونیت سیاسی بیشتر است تا خدمت به ملت که خود مدعی آن است. این مصونیت در شرایط کنونی هنگامی به دست می‌آید که وی با نادیده گرفتن باورهای سنتی‌اش نسبت به سیاست از هر راه ممکن تلاش کند. با اینهمه، نامزدی سیاف در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده از همین حالا نگرانی‌هایی را در میان جامعه‌ی مدنی، روشنفکران، زنان و جوانان بوجود آورده است. آنان می‌ترسند که مبدا با پیروزی سیاف در انتخابات پیش‌رو، دستاوردهای دوازده ساله‌ی شان از میان نرود. عبدالله عبدالله که از آن به عنوان قوی‌ترین تیم اپوزیسیون دولت یاد میشود، با آنکه در انتخابات گذشته‌ی ریاست جمهوری پس از رئیس جمهور کرزی بیشترین آرا را به دست آورده بود، از بازوی راست (معاونت اول) به شدت آسیب‌پذیر است. خان محمد، به عنوان نماینده‌ی حزب اسلامی به رهبری ارغندیوال، چهره‌ی شناخته‌شده‌ی نیست و در میان پشتونها محبوبیت زیادی ندارد.

گپ مردم

تفاهمنامه‌ی امنیتی، روزنه‌ی برای توسعه‌ی اقتصادی-سیاسی کشور

با گذشت بیش از یک سال از بحث و جدلها پیرامون امضای تفاهمنامه‌ی امنیتی میان افغانستان و ایالات متحده‌ی امریکا، سرانجام هر دو جانب به استثنای یک مورد (مصونیت قضایی سربازان امریکایی در افغانستان که در مورد آن جرگه‌ی بزرگ سنتی تصمیم خواهد گرفت)، توافق کردند که این تفاهمنامه را امضا کنند. با امضای تفاهمنامه‌ی امنیتی کابل-واشنگتن، پس از سال دو هزار و چهارده بین هشت تا دوازده هزار سرباز امریکایی در افغانستان باقی خواهند ماند و به عملیات‌های ضد تروریستی ادامه خواهند داد. اما این نیروها در جنگ علیه طالبان شرکت نمی‌کنند و مسوولیت کامل مبارزه با آنان را نیروهای امنیتی افغان به عهده می‌گیرند.

دولت ایالات متحده‌ی امریکا در بدل امضای تفاهمنامه‌ی امنیتی از سوی دولت افغانستان، در کنار تعهدها و ضمانت‌های دیگر، بخش بزرگی از کمک‌های مالی وعده‌داده شده از سوی جامعه‌ی جهانی به افغانستان را می‌پردازد و افزون بر آن، کار آموزش نیروهای امنیتی افغان را همچنان پیش خواهد برد. توافق کابل و واشنگتن روی امضای تفاهمنامه‌ی امنیتی با تعدید یک ساله‌ی ماموریت آیساف در افغانستان از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد همزمان شد؛ کاری که خشم گروه طالبان را برانگیخت. ملا عمر، رهبر گروه طالبان در پیام عیدی خود، با نکوهش از توافق کابل و واشنگتن روی امضای تفاهمنامه‌ی امنیتی و ادامه‌ی حضور نیروهای خارجی در کشور، نسبت به پیامدهای آن هشدار داد. وی از طالبان خواست تا همچنان در برابر نیروهای ناتو و افغان بجنگند.

هنگامیکه در نشست لیزبون توافق شد تا بخش بزرگی از نیروهای خارجی در سال دو هزار و چهارده از افغانستان بیرون شوند و مسوولیت امنیتی کشور به نیروهای افغان سپرده شود، طالبان آمادگی‌ها برای حکومت‌داری دوباره در افغانستان را آغاز کردند. اما امضای پیمان راهبردی میان کابل و واشنگتن در سال ۲۰۱۲ میلادی، رویای حکومتگری طالبان بر افغانستان را برهم زد. توافق کنونی مقامهای افغان و امریکایی برای امضای تفاهمنامه‌ی امنیتی نیز به نوبت خود آخرین پله‌های خواب خوش رسیدن به امارت اسلامی را خراب کرد. به این دلیل است که ملا عمر، خلاف پیام عیدی گذشته‌اش سخت عصبانی بود و دولت افغانستان و نیروهای امریکایی را به تشدید کشتار و جنایت تهدید کرد.

از سوی دیگر، توافق دولت‌های افغانستان و ایالات متحده‌ی امریکا روی امضای تفاهمنامه‌ی امنیتی، خشم دولت‌های برخی از کشورهای همسایه را نیز برانگیخته است؛ دولت‌هایی که فکر میکردند پس از دو هزار و چهارده به درستی میتوانند در افغانستان ماهی مرادشان را شکار کنند.

به این دلیل، امضای تفاهمنامه‌ی امنیتی کابل-واشنگتن و پشتیبانی جامعه‌ی جهانی از افغانستان، میتواند مانع دخالت‌های بیشتر برخی کشورهای همسایه شود و فرصتی را برای افغانستان فراهم کند تا با استفاده از آن، زمینه‌ها برای خودکفایی اقتصادی و سیاسی خود را مساعد سازد.

صاحب امتیاز

مرکز مطالعات صلح و توسعه

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۷۲۴۰۵۴۳۸

سرمدیر

بهرام آذری آمونیاپی

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniaee@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

- "صدای مردم"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.
- تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

یک شام گریستن به یاد جانباختگان کشتار بزرگ اگسا-کام (۱۳۵۷-۱۳۵۸)



احساس مجروح به خصوص بعد از سیطره‌ی تاریکی آشکارتر گریستم.

راهپیمایی آغاز شد. قافله‌ی بی که زاد و توشه‌ی شان را غم عزیزان و تصویر قربانیان تشکیل میداد، با گامهای آهنین به سوی میعادگاه حرکت کردند. سکوت سهمگین که با گریستن جمعی به هم پیوند می خورد، تصاویر یک قرن مبارزه از انسان‌های شرافتمند این سرزمین را بر سینه‌ها و یا بر فراز سرهای شان حمل می کردند. نزدیک به دو هزار عزادار با آداب و تهذیب نوین با قدم‌های استوار و با گام‌های متین راهی میعادگاه گردیدند.

چه میعادگاهی! محل استقرار هزاران شمع و دهها شمع گذار که اولی نه برای روشنایی، بلکه برای عزا و ماتم، اشک ریختن و سوختن و دومی برای پذیرایی قافله از سوگواران داغ‌دیده آماده گرفته اند. سرانجام به نزدیک میعادگاه و دوایر بزرگی که هزاران شمع با فروختن و نورپردازی فضای هیبت ناک دامنه‌ی قصر مجروح و منزوی را برای پذیرایی این مهمانان گرمی روشن کرده بود، رسیدیم. قافله‌ی داغ دیدگان که همانند دریا موج موج و یکی پس از دیگری وارد محوطه‌ی قصر زخمی می گردید. داغ‌دیدگان با قاب عکس‌هایی از عزیزان، هر یکی در کنار شمع‌ها جا گرفتند.

اشک شمع‌ها با اشک داغ‌دیده‌ها عجین شده بود و یکی با زبان بی زبانی و یکی دیگر با زبان انسانی و در کنار آن تصویرها همه بر این فضای رمانتیک نظاره نموده و اشک می ریختند.

چه سکوت سهمگین که ابهت آن یک تاریخ معنا را در برداشت. تا آنکه بعد از ساعت و اندی سکوت شکست و داغ‌دیده‌ی از تبار خانواده‌ی عزادار اکرم یاری، ابر مرد تاریخ معاصر این سرزمین، به نام پرستو یاری از مردم و رسانه‌ها خواست تا به قطعنامه‌ی که توسط او به خوانش گرفته می شود، گوش دهند. عدالت، حقیقت‌یابی، تکمیل لیست‌ها و... در حالی که شمع‌ها همچنان می سوختند و می گریستند، در قطعنامه‌ی وی بازتاب یافت.

سرانجام مهمانان این قصر افتاده در حواشی تاریخ، با اندوه بزرگ، غم مشترک و چشمان اشک‌بار با تقبیح جنایتکاران و خواست تامین عدالت، در دل تاریکی شب مراسم را پایان دادند.

داری کودتاچیان سرمست از باد پیروزی در این آبدی مجروح است، بهترین جایگاه برای به سوگ نشستن و یادآوری از قربانیان بی پناه و زنده به گوران پولیگون‌ها تلقی شد.

باید این حرکت یک نقطه عطف در تاریخ سوگ و ماتم و به محاکمه کشاندن در این وطن، تلقی گردد. تا میادا بار دیگر هموطنان بی پناه شام سیاه این چنینی را شاهد نگردند.

ساعات ۲ بعد از ظهر آن روز، نصب ۵ هزار شمع به یاد ۵ هزار قربانی روی گل‌های میدان در دایره‌های معین آغاز و توسط ده‌ها داوطلب سرانجام حوالی ساعت ۵ نهایی گردید. دیگر شمع‌ها برای گریستن و سوختن آماده‌ی غم شریکی با سوگواران شده بود. این حرکت سرآغاز یک حرکت مدنی برای تقبیح یک جنایت فجیع و بی نظیر تاریخی بود. با همکاری آمدمیم تا از عزیزان داغ‌دیده در محل موعود استقبال نماییم.

داغ‌دیده‌ها، بازماندگان، بقایای زنده مانده از آن تراژیدی هولناک، ده‌ها خبرنگار، نیروهای وسیع امنیتی گروه گروه در محل حاضر و با دیده‌های اشک آلود تصاویر عزیزان جانباخته را در دست و در بغل داشتند. بعضی غم‌شان را قورت می کردند و بخش وسیع دیگر با نگاه غم شریکی به همدیگر نگریسته و به گونه‌ی عقده‌های دل شان را خالی می کردند. من که یکی از بقایای آن کاروان عظیم جانباختگان هستم و به گونه‌ی تصادف تا این روزها زنده بوده و شاهد این صحنه‌ی غم بارم، به یاد آن شامگاهان، آن سلول‌ها، آن شکنجه‌گاه‌ها، قصاب‌ها، شکنجه‌گران سنگدل از اسدالله سروری تا عزیز اکبری، از اسدالله امین تا نجیب از زندان ولسوالی جاغوری تا طی طریق در زندان کوه باد غزنی و شام‌گاه حرکت و انتقال به طرف پلچرخی و ایستادن در قطار زندانیان اعزامی به کشتارگاه پولیگون بودم، گاه نهان و زمانی به شکل آشکار خود را گوشه کرده و از ته دل گریستم. هرچه هوا تاریک می شد، زمینه‌ی گریستن آشکار فراهم تر میگردید.

انسانها را در این کشور تعریف کرده اند. فلانی دیوانه، فلانی احساساتی، فلانی کافر، فلانی صادق و غیره. من هم که دوستان از آن تعریف‌ها با بر چسب‌های کوچک و بزرگ تابه و مهر زده اند، با

توغل

مدنی بودند، آن ساحه را پاک کاری کردند. اهداف اساسی برگزارکنندگان مراسم این بود که کشتار و خشونت، ترس و وحشت سازمان یافته توسط اذهان عامه نکوهش گردیده و در راستای محکومیت آن گونه تفکر، ذهنیت و افکار اجتماعی نهادینه شود تا این گونه تجربه‌ی تلخ در تاریخ کشور تکرار نگردد.

انتخاب زمان، مسیر راهپیمایی و مکان راهپیمایی هر کدام معنا و مفهوم نمادین را ارایه می کرد. لیست قربانیان کشتار در رژیم کودتا، معمولاً ساعت‌های ۵ و ۶ عصر نهایی شده و به جلادان و آدم‌کشان حرفه‌ی فرستاده می شد. برای زندانیان بی خبر در همین ساعتها غذا داده میشد و از آن به بعد اعاشه‌ی شان در زندان از لیست حذف میشد.

زندانیان بعد از صرف غذا که حدود یک ساعت پس از شام خاتمه می یافت، اغلب با طنز آن را آخرین آب و دانه‌ی روی زمین پنداشته و از آن به بعد تا ساعت‌های نیمه شب که دژخیمان وارد و زندانیان را نام‌خوانی و برای گسیل به پولیگون‌ها تنظیم می کرد، لحظه شماری میکردند.

از آن سبب ساعت‌های میان روشنایی و تاریکی و تصمیم دژخیمان برای حیات و مرگ زندانیان برای این سوگ در نظر گرفته شد. انتخاب مکان (قصر دارالامان) که نماد از آبدی ماندگار عصر نوگرایی و انسانی‌شدن تدریجی حاکمیت سیاسی به حساب می آید، هم‌اکنون به یک آبدی زخمی و سوخته می ماند که روزی در آن شاه امان الله با زندگی در آن برنامه‌ی نوسازی کشورش را در رویاهایش به تصویر می کشید. اما متأسفانه پس از فراز و فرود تاریخ در عصر ترور و ارباب حکومت خلق و پرچم، باندهای آدم کش زیر رهبری قصابان حرفه‌ی از همین‌جا آخرین تصمیم را در مورد زندگی و مرگ انسان بی پناه این سرزمین صادر میکردند. این قصر که روایت از تجلی انسانی شدن قدرت و بعدها شاهد فروپاشی و زوال احساس انسانی به شمار می رود، بهترین محل برای سوگ و ماتم و محل دادخواهی برای بیدارسازی وجدان انسانی جهت رهایی از تکرار فاجعه محسوب گردید.

میدان‌های دایره‌ی تفریحی قصر که شاهد ردپای نخبگان فرهنگی و فرهیخته‌گان تاریخی از عهد امانی تا عصر سقوط احساس انسانی و شب زنده

پس از نشر طومار هولناک کشتار سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ بوسیله‌ی استخبارات رژیم کودتا (اگسا و کام) و ترور که به پیگیری جدی و تعقیب چندین ساله توسط کشور شاهی هالند رسانه‌ی گردید، موج عظیم از اعتراض به آن تراژیدی ایجاد شد.

در گام نخست، نشر این خبر تکان دهنده، زخم ناسور بازماندگان داغ‌دیده‌ی قربانیان را تازه کرد. دولت افغانستان اندکی پس از نشر این خبر شوم دو روز عزای عمومی اعلام کرد و بیرق کشور را به حالت نیمه‌افراشته قرار داد. به دنبال آن خبر، مراسم سوگ اندک اندک فراگیر شد؛ اما جمع کوچک ولی مصمم ما که متشکل از بازماندگان داغ‌دیده، افراد تصادفاً زنده مانده از خیل عظیم قربانیان، شخصیت‌های با احساس و مدافع حقوق انسانی اعم از زن و مرد بودند، تصمیم گرفتند تا کار ماندگار و نمادینی در جهت ادای دین به قربانیان و جانباختگان انجام دهند.

قرار شد فراتر از کانون خانواده‌ها، تشکل‌های سیاسی، گرایش‌های قومی، زبانی، سمتی و علایق گروهی و شخصی، با همه بازماندگان قربانیان بدون در نظر داشت باورهای سیاسی و عقیدتی تماس برقرار شود و در مشوره با تمام ملیت‌ها و اقوام ساکن این سرزمین رنج‌دیده، تصمیم عقلانی، انسانی و مدنی ماندگار اتخاذ گردد.

در این مورد فراخوان تهیه و توسط روزنامه‌ی جامعه باز و ۸ صبح به دست نشر سپرده شد که علاقمندان به بزرگداشت یاد آن جانباختگان و قربانیان در روز پنجشنبه مورخ ۱۳۹۲/۷/۵ در مسجد محمدیه، واقع در تپه‌ی سلام کارته سخی دعوت به شرکت در جلسه مشورتی گردیده بودند.

مجلس با شکوه آن روز که تجسم از یک افغانستان کوچک را بویژه در عرصه‌ی قومی، زبانی و فرهنگی و سمتی تمثیل می کرد، فیصله کرد که زیر نظر کمیسیون تدویر مراسم سوگ و بزرگداشت از قربانیان با نشر اطلاعیه‌ی از بازماندگان قربانیان خواسته شود که با تهیه‌ی تصاویر از عزیزان شان تا عصر روز یکشنبه، مورخ ۱۳۹۲، ساعت پنج و نیم آمادگی گرفته و در روز موعود به منطقه

ی متصل به آبدی موزیم ملی برای شرکت در یک راهپیمایی کوتاه اما پرمعنا گردهم آمده و با سکوت معنادار به ساحه‌ی غرب قصر زخمی دارالامان که در آنجا ۵ هزار شمع به یاد قربانیان می سوختند و می گریستند با تصاویر بر افراشته عزیزان جان باخته در کنار شمع با سکوت تمام تا ساعت ۷ شب و خوانش قطعنامه، یادی از قربانیان را گرمی بدارند. بر مبنای آن فیصله‌ی تاریخی، اعضای کمیسیون که متشکل از تمامی اقشار و لایه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، فعالان اجتماعی و

انتخاب زمان، مسیر راهپیمایی و مکان راهپیمایی هر کدام معنا و مفهوم نمادین را ارایه می کرد. لیست قربانیان کشتار در رژیم کودتا، معمولاً ساعت‌های ۵ و ۶ عصر نهایی شده و به جلادان و آدم‌کشان حرفه‌ی فرستاده می شد. برای زندانیان بی خبر در همین ساعتها غذا داده میشد و از آن به بعد اعاشه‌ی شان در زندان از لیست حذف میشد. زندانیان بعد از صرف غذا که حدود یک ساعت پس از شام خاتمه می یافت، اغلب با طنز آن را آخرین آب و دانه‌ی روی زمین پنداشته و از آن به بعد تا ساعت‌های نیمه شب که دژخیمان وارد و زندانیان را نام‌خوانی و برای گسیل به پولیگون‌ها تنظیم می کرد، لحظه شماری میکردند. از آن سبب ساعت‌های میان روشنایی و تاریکی و تصمیم دژخیمان برای حیات و مرگ زندانیان برای این سوگ در نظر گرفته شد.

"بسته‌ی دموکراسی" در ترکیه، دستاورد

اندک با هیاهوی بزرگ

منبع: اخبار روز

محمد مسین یمایی



منطقه‌ی خاورمیانه در طول تاریخ بویژه در چند قرن گذشته که محل تلاقی اندیشه‌های شرق و غرب بوده و با پیدایش نفت و نیاز روز افزون جهان به آن اهمیت بیشتری پیدا کرده است، روزهای حساس و سرنوشت‌ساز را از سر می‌گذراند. در برخی از کشورهای منطقه، ستیز بین سنت و مدرنیته تاریخ دیرینه‌ی دارد. در این کشورها تغییر، تحول و پوست اندازی اجتماعی و سیاسی با درد و رنج همراه است و همزمان با مداخله‌ی خارجی، خون‌ریزی، برادرکشی، جنگ خانگی، خشم و خشونت ادامه دارد. در این راستا در برخی دیگر از این کشورها برای پیشگیری از برخورد خصمانه و خصمانه بین اقوام و ملل و توده‌های مردم با دولت‌ها و رژیم‌های خودکامه، استبدادی و شبه فاشیستی، راه حل‌های اصلاح طلبانه به شکل‌های مختلف با شعارهای مدارا، صلح خواهی، گسترش دموکراسی و زمینه‌سازی برای گفتگو و تفاهم که بیشتر از سوی نهاد های مدنی، نیروهای واقع بین و آزادی خواه تبلیغ می‌شود، زمینه‌سازی دوران گذار فراهم می‌شود. جمهوری ترکیه که خود را میراث دار امپراتوری بزرگ عثمانی می‌داند، راه‌های پر پیچ و خم آزادی و دموکراسی را از همان دوران عثمانی آغاز کرد اما در این راه با دشواری‌های فراوانی روبرو شد. ساختار اجتماعی و اقتصادی این امپراتوری که خود را مالک مطلق، قدرتمند و مقتدر می‌پنداشت، با هرگونه نهاد مردمی و متشکل که بوی سیاسی، آگاهی و خردورزی می‌داد، مخالفت می‌کرد و آن را برای حاکمیت خود خطرناک می‌خواند و به سرعت و شدت به سرکوب آن می‌پرداخت تا مانع از آن شود که مردم با سازماندهی و تشکل خود تغییرات ضروری و اجتناب ناپذیر اجتماعی و اقتصادی را فراهم آورند و در نهایت حاکمیت خود را برقرار سازند تا بتوانند، در انتخاب، نظارت و کنترل بر عملکرد دولت نقش مهمی داشته باشند. از آن رو، از دوران تنظیمات و مشروطه خواهی عثمانی تا کنون اغلب تحولات، اصلاحات و تغییرات مهم اجتماعی و سیاسی از بالا به پائین و از سوی دولتمردان آگاه انجام گرفته، گاهی به صورت هدیه و گاهی هم برای پیشگیری از عصیان، شورش و خیزش عمومی توده‌های مردم در مخالفت با اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه. از آن رو دموکراسی در تمام این دوران از پائین و بوسیله‌ی توده‌های مردم شکل نگرفته و نهادینه نشده است. به این دلیل دموکراسی در این کشور هم از نظر شکل و هم از نظر محتوا ناقص و ناتوان شکل گرفته و در پروسه‌ی رشد خود هم گرفتار ناملایمات، کژفهمی‌ها و بدفهمی‌ها شده است. با تغییر رژیم و برپایی جمهوری نوین در ترکیه تغییراتی در ساختار اجتماعی و سیاسی بوجود آمد اما میراث شوم استبداد به شکل و شیوه‌های مختلف ادامه یافت. جامعه‌ی ترکیه در چند دهه‌ی گذشته با هشیاری و بهره برداری از شرایط منطقه به پیشرفت‌های بزرگ اقتصادی دست یافته و در مسیر توسعه به اتحادیه‌ی اروپا نزدیک شده و در لیست ۲۰ کشور پیشرفته‌ی جهان و اقتصادهای نوظهور قرار گرفته است. در این مدت، به مداخله‌ی نظامی‌ها در سیاست که در چند سال یک بار انجام می‌گرفت پایان داده و زمینه شکل گیری و سازماندهی نهادهای مدنی (سندیکاهای کارگری و کارمندی بزرگ، تشکل‌های صنفی و احزاب، انجمن‌های حقوق بشری، کودکان و زنان) را فراهم کرده و به اغلب کنوانسیون‌های جهانی پیوسته است. اما دولتمردان آن این سنت دیرینه و بخشش گونه خود را فراموش نکرده و فکر می‌کنند که دموکراسی را با دستور و فرمان و یا با بسته‌های دموکراتیک می‌توان هدیه کرد. آنچه مسلم است اینکه جامعه‌ی ترکیه به سرعت در حال تغییر، تحول و پوست اندازی است. دیگر

پیشرفت و توسعه‌ی دموکراسی می‌نماید، می‌تواند سرآغازی برای کشورهای منطقه بویژه ایران باشد که با مسایل مشابه درگیر است و حل بحران مساله‌ی ملی آن در اولویت قرار دارد. ولی همانگونه که در بالا اشاره شد، نمی‌توان دموکراسی، آزادی اندیشه و بیان را با دستور و بسته‌ی دموکراسی تاسیس کرد و پیش برد. می‌توان با قانون، حقوق فردی و اجتماعی افراد را تضمین و حفظ آن را به قانون سپرد، ولی واقعیت این است که دموکراسی را مردم با اراده‌ی آزاد و خرد جمعی خود بوجود می‌آورند، بکار می‌برند و با نهادهای نظارتی خود از آن دفاع می‌کنند. مردم منطقه‌ی خاورمیانه نه تنها از استبداد حاکم بر کشورهای خود رنج می‌برند، بلکه از بی‌عدالتی اقتصادی، فقر روزافزون، استفاده نکردن منصفانه از موقیعت‌ها، فساد اداری، رانت خواری و... در عذاب اند.

آنچه مسلم است اینکه دموکراسی با عدالت اجتماعی و اقتصادی و بهره‌گیری از فرصت‌های مساوی و همگانی معنا پیدا می‌کند.

رابطه با زبان، نژاد، رنگ پوست، جنسیت، ملیت، باور دینی و مذهبی و اندیشه‌ی سیاسی و فلسفی جرم محسوب و مرتکبان تحت پیگرد قرار خواهند گرفت. نوع و شیوه‌ی زندگی افراد را خود افراد تعیین خواهند کرد و قانون جزای ترکیه ضمانت اجرایی آن را به عهده خواهد گرفت. زمین‌های ماناسیر و مور قابریل که از دست سوربانی‌ها گرفته و مصادره شده بود به وقف آنان برگردانده می‌شود و آنان حق استفاده از آئین‌های دینی خود را به صورت آزادانه بدست می‌آورند و تبلیغات دینی و فرهنگی خود را ادامه می‌دهند. مردم مناطق مختلف این حق را بدست می‌آورند که نامهای محل زندگی خود را تغییر دهند، نام پیشین مناطق خود را که در سال‌های گذشته قدرت مرکزی از آنان سلب کرده بود، به مناطق و محل زندگی خود باز گردانند. در سال‌های گذشته، نام برخی از شهرها، بخش‌ها و روستاها تغییر یافته، نام‌های ترکی برای آنها انتخاب شده بود که بدین وسیله اصلاح می‌شود. آنچه رجب طیب اردوغان، نخست‌وزیر و رهبر حزب اسلامگرای عدالت و توسعه‌ی ترکیه بنام "بسته‌ی دموکراسی" مطرح کرده و آن را راهگشای

چرا انتخابات...؟

فرهنگ سیاسی نرمتری را نهادینه می‌کند و به مردم می‌آموزاند که برای گرفتن قدرت سیاسی باید از راه‌های مسالمت آمیز دست به کار شوند نه از طریق کشتار و خونریزی. این کار در کشوری که انتقال سیاسی همیشه خشونت‌بار و فاجعه‌آور بوده است، از اهمیت ویژه‌ی برخوردار می‌باشد. با وجود تمام چالشهایی که دولت کنونی داشته و با وجود فساد گسترده‌ی که دولت برآمده از انتخابات برای مردم به ارمغان آورده، انسان افغانستانی هنوز هم علاقمندی زیادی به انتخابات دارد و این ادعا را آمار بالای ثبت نام رای دهندگان انتخابات ریاست جمهوری سال آینده خورشیدی ثابت می‌کند.

علاقمندی افغانها برای سهم‌گیری در انتخابات بیانگر این نکته است که باورمندی مردم به سازوکارهای مدرن و دموکراتیک افزایش یافته و این یعنی کاهش تمایل مردم به رویکردهای خشونت‌بار و تمامیت‌خواه.

دموکراسی‌سازی به ویژه در افغانستان روند درازمدت و پیچیده‌ی است و توقع نمی‌رود که در یک دهه بتوان به آن رسید؛ اما تلاش برای نهادینه‌کردن انتخابات به عنوان یک فرهنگ مدرن میتواند روزنه‌ی کلانی را برای رسیدن به آن بگشاید.

فردی در جامعه‌ی انسانی تاکید می‌کند، روند عقلانی و دموکراتیک است. در حالیکه در نظامهای ارباب رعیتی، انسان حیوان بی زبان و بی اراده است؛ هرچه بزرگ قبیله، قوم و یا رهبر جهادی به نمایندگی از یک گروه انسانی گفت، همان میشود. در چنین نظامی، رای یک بزرگ قوم یا رهبر جهادی برای یک انسان عادی برابر نیست بلکه ده چند رای اوست. اما انتخابات به عنوان یکی از پایه‌های مهم دموکراسی می‌آموزاند که هر فرد فقط یک رای دارد و رای هیچ کس بر کس دیگر برتر نیست. بنابر این، انتخابات برای انسان افغانستانی جایگاه یک کارگاه آموزشی بزرگ عقل مدرن در برابر عقل دینی و سنتی است با آموزه‌های تازه و تاریخی بزرگ. وی کم کم پی می‌برد که ارزش انسانی و شخصیتی‌اش چیست؟ چرا رهبران سیاسی با آن همه خودخواهی و آرگاه و بارگاه شان بخاطر به دست آوردن یک رای او چه ترفندهایی که نمی‌زنند؟ انسان افغانستانی تازه یاد می‌گیرد که از حق سیاسی خود چگونه بهره‌برداری کند، حقی که تا دیروز و امروز در اختیار رهبران قومی و زورگویان جهادی بود و است. سده‌یگر: انتخابات، بجای خشونت و جنگ،

نمی‌توان دموکراسی، آزادی اندیشه و بیان را با دستور و بسته‌ی دموکراسی تاسیس کرد و پیش برد. می‌توان با قانون، حقوق فردی و اجتماعی افراد را تضمین و فقط آن را به قانون سپرد، ولی واقعیت این است که دموکراسی را مردم با اراده‌ی آزاد و خرد جمعی خود بوجود می‌آورند، بکار می‌برند و با نهادهای نظارتی خود از آن دفاع می‌کنند. مردم منطقه‌ی خاورمیانه نه تنها از استبداد حاکم بر کشورهای خود رنج می‌برند، بلکه از بی عدالتی اقتصادی، فقر روزافزون، استفاده نکردن منصفانه از موقیعت‌ها، فساد اداری، رانت خواری و... در عذاب اند. آنچه مسلم است اینکه دموکراسی با عدالت اجتماعی و اقتصادی و بهره‌گیری از فرصت‌های مساوی و همگانی معنا پیدا می‌کند.

سایت ادبی دینگ دانگ

پابلو نرودا، رودخانه‌ی همیشه جاری

مترجم: مجتبا کولیوند



کنسول شیلی در شهر مادرید، پایتخت اسپانیا بود. آشنایی او نیز با بسیاری از شاعران و نویسندگان اسپانیا و دیگر کشورها که داوطلبانه در صفوف جمهوری خواهان مبارزه می کردند، به همین دوران برمی گردد. وی در جریان جنگ داخلی اسپانیا به اندیشه‌های کمونیستی گرایش پیدا کرد و تا پایان عمر به آن وفادار ماند. پابلو نرودا پس از شکست نیروهای جمهوری خواه و غلبه‌ی نیروهای فاشیستی فرانکو در اسپانیا و هم‌چنین رشد فاشیسم در آلمان و برخی دیگر از کشورهای اروپایی، دست به کار خطیری زد و آن نجات جان عده‌ای از نویسندگان و هنرمندان آواره و فراری و بی‌پناه بود. پابلو نرودا سازمان‌دهنده فرار و انتقال شماری از مهاجران توسط یک کشتی از بندری در اروپا و بردن آن‌ها به امریکای لاتین بود. مبارزه‌ی پابلو نرودا علیه دیکتاتوری در شیلی و پایداری او چه با زبان شعر و چه با حضور عملی در صحنه‌ی سیاسی امریکای لاتین از وی یک چهره‌ی محبوب و مردمی ساخته است. زیرا که شعر و سرودش الهام بخش مردم بود. شعر پابلو نرودا از تنوع زیادی - چه از نظر شکل و فرم و چه از نظر مضمون و محتوا - برخوردار است. او شاعری است آفرینش‌گر که در طول بیش از پنج دهه به تجربه‌های زیادی دست زده و به انحای مختلف و با مضامین متنوع شعر سروده است. مجموعه‌ها و دفترهای شعر او سرشارند از عاشقانه‌ها، مرثیه‌ها و اشعار خلقی و سیاسی و ستایش طبیعت و... با نگاهی کاملاً انسانی و ستایش‌گر. از ویژگی‌های شعر او بیان حالات و روحیات مردم رنج‌دیده و سرکوفت خورده، آن‌هم از زبان خود آن‌هاست. از آن جهت که نگاه جهانی به انسان دارد و براین باور است که انسان‌ها دردها و رنج‌ها و شادی‌های مشترکی دارند که آن‌ها را چون برادری به هم پیوند می‌دهد، شعرش جهانی و به بیانی دیگر انسانی است. برای شاعر فرقی نمی‌کند که این انسان از چه دسته، قشر و نژاد و ملتی است. این انسان می‌تواند از ساکنان بومی کوه‌های آند یا سرخ‌پوست امریکای شمالی باشد، یا دهقانی در شالیزارهای ویتنام یا این که دانشجوی جوان و مغمومی که برای تحصیل به پایتخت آمده است و پولش فقط برای یک سوپ ارزان کفایت می‌کند؛ یا سخن از روسپانی است "که توسط خیابان‌ها بلعیده می‌شوند."

یعنی فقط حضور انسان، احساسات و خواسته‌های اوست که در همه سروده‌های نرودا موج می‌زند:

این دست‌ها را می‌بینی؟

آن‌ها زمین را اندازه گرفتند،

مواد معدنی را از هم جدا کردند، غله را ز غله،

این دست‌ها صلح کردند و جنگیدند

و فاصله‌ی همه دریاها و رودها را درنوردیدند.

[...]

یا در شعر دیگری با عنوان "شهادت"، شاعر خود را در نقش سرکوب شده و در عین حال شهادی بر وقوع جنایتی هولناک می‌بیند که مصمم است، همه جا و در همه حال در باره‌ی آن گواهی بدهد. یعنی به‌مثابه پیام‌آور و شاهد در دادگاه انسانیت باشد، تا دیگر هیچ جنایتی پنهانی و در خفا صورت نگیرد. و به "سروران" و حاکمان سراسر تاریخ "هشدار" می‌دهد که هیچ ظلم و ستمی پنهان نمی‌ماند و "فراموشی" در کار نیست:

من شهادت می‌دهم!

من آن‌جا

بودم.

آن‌جا بودم

رنج بردم و آن‌چه را

که شاهد بودم،

در خاطر زنده نگه خواهم داشت.

[...]

هیچ فراموشی در کار نخواهد بود: سروران من

و از لای دهان له شده ام

آن دهان‌ها، سرود خواهند خواند

هم چنان!

در روز دوازدهم جون ۱۹۰۴ در شهر پارال واقع در جنوب کشور شیلی، در خانواده‌ی یک لوکوموتیف‌ران و یک معلم، نوزادی به دنیا آمد که او را نفتالی ریکاردو ریس باسالتو، نام نهادند. هنوز بیش از شش هفته از تولد نوزاد نگذشته بود که مادرش به دلیل ابتلا به بیماری سل درگذشت. مرد لوکوموتیف‌ران بچه را نزد خود نگاه داشت و او را بزرگ کرد. این کودک کسی نیست جز همان آوازه‌گر بعدی و نغمه‌خوان محرومان و ستم‌دیدگان که در نخستین قدم‌های شاعری نام پابلو نرودا را برای خود برگزید.

نفتالی ریکاردو خیلی زود شروع به نوشتن کرد و از سن ۱۴ سالگی برخی از آثارش در روزنامه‌ها و مجلات ادبی منتشر شد. از آن‌جا که پدرش با فعالیت شاعری و نویسندگی فرزندش به شدت مخالف بود، شعرهای خود را نمی‌توانست به نام واقعی امضا کند. در نتیجه نام مستعاری برگزید که نه تنها حکم تخلص شعری را بازی می‌کرد بلکه بعدها به نام حقیقی و شناسنامه‌ی شاعر نیز تبدیل شد. او در جایی خوانده بود که هزاران کیلومتر دورتر، در آن سوی اقیانوس در کشور چکسلواکی نویسنده‌ی بی‌نام یان نرودا آثاری دارد. چنین بود که با انتخاب نام کوچک پابلو و نام فامیلی نرودا برای خود، شاعری با به عرصه گذاشت که به سرعت و با خلاقیتی حیرت‌انگیز با شعر خود زبان گویای مردم و بیان‌کننده‌ی ظریف‌ترین احساسات انسانی و ترانه‌سرای لحظات شادی‌ها و غم‌ها و حرمان آنان شد. پابلو نرودا بدون شک - به شهادت آثار و کتاب‌هایش - یکی از معروف‌ترین و اثرگذارترین شاعران جهان در قرن بیستم به‌شمار می‌آید. درست به همین خاطر و به دلیل آفرینش شعری و خلاقیتش بود که در سال ۱۹۷۱ جایزه‌ی ادبی نوبل به او اهدا شد، و این امر نام و آوازه‌ی او را در سراسر جهان بیش از پیش پراکند. در این‌جا باید یادآور شد که هرچند پابلو نرودا بیشتر به عنوان یک شاعر خوش قریحه معروف و مشهور است. ولی وی هم‌زمان به مثابه‌ی یک سیاستمدار، نویسنده و دیپلمات و پیکارگر برجسته راه صلح نیز مطرح و شناخته شده است. او سال‌ها در کشورش به عنوان یک سناتور کمونیست از حقوق مردم و به‌ویژه زحمت‌کشان دفاع می‌کرد. پرداختن به دیگر جنبه‌های مختلف زندگی، کار و مبارزه‌ی پابلو نرودا در این‌جا میسر نیست، و فرصت دیگری را می‌طلبید. زیرا در این‌جا تنها قصد ما نشان دادن ویژگی‌های شعری و معرفی چند شعر از اوست. با این وجود فقط به شکل گذرا هم که شده باید به نقش پابلو نرودا در مبارزه علیه فاشیسم و دیکتاتوری اشاره کرد. چرا که در جریان این مبارزه است که شخصیت شاعر تکوین می‌یابد و طبعاً شعرش تحت تاثیر حوادث و وقایع سیاسی و اجتماعی زمان شکل گرفته و نمو یافته است. علاوه بر این، در جریان این مبارزه و حضور در جبهه‌ی معینی است که او با چهره‌هایی مانند فدریکو گارسیا لورکا و بسیاری از نویسندگان و شاعران اسپانیایی که هریک به نحوی بر او تاثیرگذار بوده‌اند، آشنا می‌شود و طرح دوستی می‌ریزد. فعالیت پابلو نرودا بر ضد فاشیسم به جنگ داخلی اسپانیا برمی‌گردد. او در آن زمان

از ویژگی‌های شعری نرودا بیان حالات و روحیات مردم رنج‌دیده و سرکوفت خورده، آن‌هم از زبان خود آن‌هاست. از آن جهت که نگاه جهانی به انسان دارد و براین باور است که انسان‌ها دردها و رنج‌ها و شادی‌های مشترکی دارند که آن‌ها را چون برادری به هم پیوند می‌دهد، شعرش جهانی و به بیانی دیگر انسانی است. برای شاعر فرقی نمی‌کند که این انسان از چه دسته، قشر و نژاد و ملتی است. این انسان می‌تواند از ساکنان بومی کوه‌های آند یا سرخ‌پوست امریکای شمالی باشد، یا دهقانی در شالیزارهای ویتنام یا این‌که دانشجوی جوان و مغمومی که برای تحصیل به پایتخت آمده است و پولش فقط برای یک سوپ ارزان کفایت می‌کند؛ یا سخن از روسپانی است "که توسط خیابان‌ها بلعیده می‌شوند."

افغانستان، سرزمین اقلیت‌های قومی

نگاهی به تاریخ و فرهنگ پشه‌ی‌ها

کوهبندی

شجاعت آن‌ها در دفاع از زادگاهشان تعریف کرده است.

زبان پشه‌ی‌ها عمدتاً به چهار لهجه تقسیم می‌گردد:

۱. لهجه‌ی شمال غربی (گل بهار و شتل)
۲. لهجه‌ی اوزبک (غرب لغمان و الیشینک علیا)

۳. لهجه‌ی تگاب و نجراب

۴. لهجه‌ی لغمان، الینگار، کنر و دره‌ی پیچ

این ملیت قبل از ظهور اسلام به کیش زردشتی و بودایی معتقد بوده و نخستین بار دین اسلام در درون این ملیت در عصر محمود غزنوی نفوذ و به تدریج در عصر مغولان هندی بویژه در دوران حکومت جهانگیر و جلال‌الدین اکبر، از شاهان معروف مغول، انکشاف کرده است.

پروسه‌ی اسلامیزه کردن باورهای دینی این مردم از قرن ۱۱ بدینسو آغاز و در اواخر قرن ۱۹ (دوران امیر عبدالرحمان) تکمیل و بلورستان قدیم با تغییر نام به نورستان جدید تبدیل گردیده است.

پشه‌ی‌ها عمدتاً در پنج ولایت به شکل کنلوی و در شش ولایت دیگر به گونه‌ی پراکنده زندگی می‌نمایند. ساحات زیست و حیات این ملیت در ولسوالی‌های تگاب، نجراب، گل بهار، کوهستان، الینگار، دره‌ی نور، شیوه‌کی، الیشینک و دره‌ی پیچ ولایت‌های کاپیسا، کنر، نورستان، لغمان، پنجشیر و ننگرهار موقعیت دارد. پشه‌ی‌ها به کار زراعت، مالداری، چارتراش سازی چوب و جنگلات کوهی و ذغال کردن چوب مصروف می‌باشند.

از میان این ملیت سیاستمداران، متفکران، نویسندگان و شاعران نامداری چون هاشم خان زمانی برخاسته‌اند که دیوان شعرهایشان در موارد مختلف بویژه در مورد چگونگی مقاومت خودجوش علیه شوروی‌ها بهترین سند نظم حماسی به شمار می‌رود.

این ملیت دارای فولکلور و فرهنگ غنی قومی بوده و در این مورد میتوان آداب و شعایر مربوط این ملیت را گنجینه‌ی به جا مانده از تاریخ و یادگاری از رسوم و عینت‌های طبیعی و سنت‌های بزرگ ملی این سرزمین محسوب کرد.

کاش پژوهشگران و مردم شناسان در این مورد بیشتر تحقیق میکردند تا زوایای تاریک تاریخ، فرهنگ، آداب و رسوم پشه‌ی‌ها در پرتو دانش و تحقیق معاصر برای سایر ملیت‌ها بیشتر معرفی میشد.

منابع:

۱. پژوهش، احسان، قزلباشان افغانستان، چاپ دوم، کابل: ۱۳۸۴
۲. مونوگراف استاد نور محمد غمجن راجع به پشه‌ی‌ها، کتابخانه‌ی عامه‌ی کابل
۳. تزک بابری، ترجمه‌ی اردو، چاپ لاهور: ۱۹۶۶

پشه‌ی‌ها از جمله‌ی قدیمترین ساکنان افغانستان امروزی‌اند که قانون اساسی افغانستان و سرود ملی این کشور، ساختار اجتماعی و موجودیت ملیتی آنها را به رسمیت شناخته است.

مارکوپولو، سیاح معروف ایتالیایی در عصر قویلی‌قان، زمانیکه از کوهستانهای هندوکش به طرف چین سفر می‌نمود، با این تیره‌ی نژادی برخورد کرده و از آن‌ها در سفرنامه‌ی مشهور و معروفش بار بار یاد کرده است.

اما اولین بار مورخ و مردم شناس عهد کهن بنام پانی نی، معاصر هیروودت (پدرتاریخ) که در بخش صرف و نحو زبان سانسکریت در قرن چهارم ق.م عالم متبحر زمانش بوده، از این اقلیت ملی در افغانستان نام برده است.

البیرونی در اثر معروفش مالهند از پشه‌ی‌ها به عنوان مردمان ساکن در کاپیسا و لغمان یاد کرده است. بنا به قول بسیاری از مورخان، پشه‌ی‌ها در جریان حملات سکندر مقدونی در همین ناحیه مسکن گزین بوده و از این خطه در مقابل تهاجم نیروهای جنگی سکندر دفاع کرده‌اند.

متأسفانه این ملیت از همان روز نخست شکل‌گیری نظام‌های متمرکز (عهد غزنویان) تا کنون انواع مختلف اجحاف و ستم را تحمل نموده و تا کنون نیز وضعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن چندان تحول ژرف و عمیق را شاهد نبوده و در اداره‌های ملکی و نظامی و یا ساختار شهری از نفوذ و موجودیت قابل توجهی برخوردار نیست.

این وضعیت دردناک تا جایی انکشاف یافته که بسیاری از اعضای مربوط این ملیت در شناسنامه‌هایشان نام ملیتی و هویت قومی خود را ثبت نتوانسته و بنام ملیت‌ها و اقوام دیگر شناسنامه گرفته‌اند.

دوهفته‌نامه‌ی "صدای مردم" امیدوار است که ملیت برادر و هموطن رنج‌دیده‌ی پشه‌ی‌ها در شناسنامه‌ی بعدی، هویت اصلی خود را ثبت سند احوال نفوس نموده و از مزایای حقوق انسانی و هویت قومی شان به شکل شفاف مستفید گردند.

پشه‌ی‌ها، از لحاظ ساختار فیزیکی، مردمی با بنیه‌ی زیبا، قد متوسط، پوست درخشان و گندم‌گون با چشمان سیاه و بینی بلند بوده و به عینت و رسوم ملیتی و قومی شان دلبستگی و علاقه‌ی خاص دارند.

زبان این ملیت، پشه‌ی‌ها است که از قدیمترین زبان‌ها و گویش‌های رایج در این سرزمین به حساب می‌آید. بابر در خاطراتش از زبان پشه‌ی‌ها در چند جا یاد آوری نموده و از احساس وطنی و

برگی از تاریخ

گزیده‌ی از کتاب ماموریت سقوط، نوشته‌ی گری شرون، ترجمه‌ی اسدالله شفا، چاپ مرکز مطالعات صلح و توسعه

عبدالله و سیاف از عینک یک مامور سی. آی. ای

یکی از جنبه‌های جالب دیدار ما، نحوه‌ی برخورد عارف و دکتر عبدالله با یک دیگر و واکنش آن‌ها به جنرال فهیم بود. فهیم هنگام صحبت در مورد مسایل نظامی از سر اقتدار حرف می‌زد و به وضوح عهده دار این کار بود. هنگامی که بحث بر مسایل سیاسی پیش می‌آمد، عبدالله و عارف در مورد برخی اظهارات فهیم هر از چندی نیم‌نگاهی معنادار با یک دیگر مبادله می‌کردند. در این موردها هنگامی که ممتاز ترجمه‌ی صحبت‌های فهیم را به پایان می‌رساند، دکتر عبدالله در تکمیل یا اصلاح آن نکاتی را به انگلیسی می‌افزود.

در یک مورد، دکتر عبدالله نکاتی را بر زبان آورد مبنی بر این که فهیم تصویر کامل آن موضوع را ارائه نکرده است و با ما هم در آن مورد کار خواهیم کرد. هنگامی که او صحبت‌های خود را به انگلیسی برای فهیم به دري ترجمه کرد، گفته‌های خود را به شکل مبهمی مطرح ساخت. برداشت من آن بود که اگرچه عبدالله و عارف به نقش فهیم به عنوان رهبر نظامی ائتلاف شمال احترام می‌گذاشتند، در همان حال هیچ کدام نسبت به این که وی هدایت عرصه‌ی سیاسی را نیز در دست داشته باشد، نظر مساعدی نداشتند. رفتار عبدالله و عارف با یک دیگر در آن جلسه و در دیدارهای بعدی، این تردید را در من به وجود آورد که آن‌ها ممکن است از فهیم برای پیروزی در عرصه‌ی نظامی استفاده کنند و سپس تلاش ورزند تا وی را در جریان کشمکش‌های سیاسی بعد از سقوط طالبان به حاشیه برانند.

بسته‌ی حاوی یک میلیون دالر را ارائه کردم و توضیح دادم که این پول برای کمک به آماده‌سازی نیروهای نظامی برای جنگ در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد. گفتم که شب گذشته پنج صد هزار دالر در اختیار عارف گذاشتم و امیدوارم از آن پول‌ها در قدم نخست برای تقویت سازمان زیر اداره‌ی عارف استفاده شود. تاکید کردم که هنگام ضرورت پول بیشتری نیز در دسترس خواهد بود. پول را روی میزی که در وسط صندلی‌های نیم‌دایره‌ی قرار گرفته بود، گذاشتم؛ اما کسی حرکت نکرد تا آن را بردارد. هنگام در پایان جلسه و دست دادن برای خداحافظی و حتا زمانی که شروع به ترک اتاق می‌کردیم، هنوز هم کسی به پول‌ها دست نزنده بود و برای یک لحظه‌ی احمقانه فکر کردم که ممکن است آنها پول را بر ندارند. سپس عارف این موضوع را به ممتاز یادآوری کرد و او تصادفاً کوله پشتی را با یک دست برداشت، به گونه‌ی که نزدیک بود آن را به دلیل سنگینی به زمین بی‌اندازد. او به طرف من نگاه کرد و لبخند زد، و من گفتم: "بلی، یک میلیون دالر سنگین تر از آن است که شما تصور می‌کنید."



مقر کوچک سیاف گیرایی خاصی نداشت. سیاف بعد از انتظار کوتاه اما معقول به ما پیوست. سیاف در دهه‌ی پنجاه عمر خود به سر میبرد، ریش بلند و سفید دارد و چهره‌اش تا حدود زیادی به آیت الله خمینی، رهبر فقید ایران شبیه است. او انگلیسی را عالی صحبت میکند و به نظر میرسد که از گفتگو با این زبان با ملاقات کنندگان اش لذت می‌برد. اگرچه سیاف حرف‌های درستی در مورد مبارزه با تروریسم و کار علیه بن لادن زد اما هنگامیکه وی را مشخصاً در مورد نحوه‌ی کمک به خودمان تحت فشار گذاشتیم، جواب‌های مبهم و دوپهلوی تحویل ما داد. وی پذیرفت که به ما در جستجوی افراد عرب ارشد بن لادن نظیر ایمن الظواهری کمک کند، اما به کار مشخصی اشاره نشد. وی عمدتاً میخواست که دولت امریکا نباید از بازگشت محمد ظاهر، شاه سابق که در تبعید در روم به سر میبرد، حمایت کند. به سیاف گفتم، تقریباً کسی در واشنگتن به این باور نیست که شاه سابق بتواند نقش درازمدت در افغانستان پس از طالبان بازی کند. اما ممکن است وی اثرات مثبتی بر تامین ثبات در نخستین روزهای پس از طالبان بگذارد. در حالیکه دیدار ما پایان می‌یافت گفتم که میخواهم کمکی برای سیاف ارایه کنم تا با آن نیروهایش را برای جنگ پیش رو بیشتر آماده سازد و به ما در هر نوع تلاش برای به دام انداختن رهبران القاعده یاری رساند. یک بسته‌ی صد هزار دلاری از کوله‌پشتی ام بیرون آورده و روی میز مقابل وی گذاشتم و او هم به طور غیرارادی آنرا برداشت. برخلاف پولی که به ایتلاف شمال پرداختیم، این پول را در بسته‌بندی اصلی آن در پلاستیک بی‌رنگ تحویل دادم تا سیاف بتواند محتوای آنرا ببیند. سیاف بسته را یکی دو ثانیه نگه داشت و به آن نگاه کرد. گویا سردرگم بود که چه چیزی را در دست خود دارد، سپس چشم‌هایش فراخ شد و به سوی دستیار عظیم‌الجثه‌ی خود رو کرد. او بسته‌ی پول را تقریباً به سوی مرد پرتاب کرد، گویا یک کچالوی داغ را دور می‌اندازد، و سپس چشمانش تنگ شده و به سوی من نگاه کرد و گفت: "این اولین بار است که من پول نقد را به صورت مستقیم از کسی قبول کرده‌ام."

سر خود را به گونه‌ی حرکت داد که گویا فریب خورده است و در حالیکه لبخند کم‌رنگی بر لب داشت مرا به دقت نگاه کرد. ما برخاستیم و از او برای اینکه قبول کرده بود به دولت امریکا کمک کند تشکر کردیم، و هر کدام ما برای خداحافظی دست وی را فشردیم.

کریس با دستیار وی برای دقیقه‌ی ایستاد تا در مورد ترتیب تماشای بعدی صحبت کند و سپس عازم سفر دو ساعته‌ی خود برای بازگشت به مقر شدیم. در راه بازگشت علی‌الرغم تکانهای شدید اتومبیل بارها با خود لبخند زدم.

نیم‌نگاهی به پالیسی اقتصادی...

پرداخت هزینه‌ی اقتصادی، کنترل سیاسی اش را بر این کشور زمینه‌سازی و ایالات متحده‌ی امریکا با ساختن شاهراه کابل - قندهار، قندهار - بولدک، هرات - اسلام قلعه و میدان هوایی قندهار در صدد حفظ منافع جیوپولیتیک اش تلاش می‌نمود.

باید بپذیریم که هم‌اکنون نیز آن قدرت‌ها دست برتر بر حیات سیاسی و اقتصادی کشور داشته و فراتر از آن قدرت‌های منطقوی بزرگ با تسلیحات اتمی کشور ما را در محاصره دارند که دقیقاً پالیسی و اهداف استراتژیک بریتانیا و روسیه قرن ۱۹ و یا اهداف جیوپولیتیک اتحاد شوروی و امریکا را در جریان جنگ سرد و قرن بیست و تقیب می‌نمایند.

در این صورت مسوده نویسان گرامی مجبور اند تا با درک اوضاع بین‌المللی و موقعیت افغانستان در جغرافیای سیاسی جهان امروز پالیسی‌سازی نمایند. در این مورد تنها امضای موافقت نامه‌های تجاری و ترانزیتی با افغانستان و یا آن سازمان جهانی نمی‌تواند حلال مشکلات باشد.

مشکلات زمانی ایجاد می‌گردد که پای عملی کردن موافقت نامه‌ها به میان آمده و این کشور محاط به

را از نظر استراتژیک به نفع حاکمیت انگلیس‌ها در هند ندیده و آنرا تسهیل در دسترسی روسیه به سرحدات هند بریتانوی قلمداد می‌نمود. انگلیس‌ها به جای آن طرح، خواهان تمدید خط آهن از طریق هند تا قندهار و هرات بودند. این حرکت نیز بعدها برای امپراتوری بریتانیا به مثابه‌ی ضربه‌پذیری هند از طرف روسیه تلقی و رد گردید.

اما امیرعبدالرحمان که حافظ منافع استراتژیک انگلیس‌ها در افغانستان محسوب می‌گردید، قاطعانه کشیدن خط راه آهن را در قلمروش به مثابه فروکردن خنجر به قلبش وانمود کرد و آنرا محکوم نمود.

بعدها در جریان قرن ۲۰ که افغانستان میان امپراتوری اتحاد جمهوری‌های شوروی پیشین و ایالات متحده‌ی امریکا به مثابه میدان بازی بزرگ و میراث بجامانده از قرن ۱۹ بین روسیه و انگلیس تلقی می‌گردید، هر دو جانب دقیقاً موضوع مواصلات و راه‌های ترانزیتی افغانستان را زیر نظر داشته و حریف را در آموزش زیر نظر داشتند. اگر اصلاحات رژیم شاهی و حکومت‌گذرای جمهوری داوود خانی را مرور نماییم، در بخش اصلاحات زیربنایی، بویژه مواصلات

امیرعبدالرحمان که حافظ منافع استراتژیک انگلیس‌ها در افغانستان محسوب می‌گردید، قاطعانه کشیدن خط راه آهن را در قلمروش به مثابه فروکردن خنجر به قلبش وانمود کرد و آنرا محکوم نمود.

بعدها در جریان قرن ۲۰ که افغانستان میان امپراتوری اتحاد جمهوری‌های شوروی پیشین و ایالات متحده‌ی امریکا به مثابه میدان بازی بزرگ و میراث بجامانده از قرن ۱۹ بین روسیه و انگلیس تلقی می‌گردید، هر دو جانب دقیقاً موضوع مواصلات و راه‌های ترانزیتی افغانستان را زیر نظر داشته و حریف را در آموزش زیر نظر داشتند.

هر دو قدرت بزرگ جهانی این کشور را به مثابه جسدی می‌دانستند که کرگس‌ها منتظر بلعیدن آن باشند.

بهتر است تعمیر راه‌ها و مواصلات زمینی و هوایی کشور را بویژه در دو دهه‌ی اخیر آن نظام‌ها اندکی مرور نماییم. اتحاد شوروی وقت عمدتاً میدان‌های هوایی و راه‌های مواصلات شمال کشور را تعمیر و ایالات متحده با کمک‌های بیشتر متوجه جنوب و سرحدات پاکستان بوده و هر کدام بر مبنای نفوذ در درون دربار کابل می‌خواستند از طریق تسهیلات مواصلاتی شاه‌هرگ‌های ارتباطی این کشور را در دست داشته باشند.

از آن سبب اتحاد شوروی در تعمیر بندرهای بزرگ بالای رودخانه‌ی آمو، میدان هوایی کابل، بگرام، شیندند، سرک کابل - شیرخان بندر، سرک پلخمری - مزارشریف و شاهراه قندهار - هرات با

بررسی شتاب زده از جنبش...

که معمولاً فرمانروایان مستبد در اتکا به عالمان به ظاهر دینی تکیه و برای آشفته‌سازی افکار توده‌های عامی، در مبارزه با عقل‌گرایی و در استناد به علوم نقلی، هر حرکت را که از آگاهی و خرد سخن می‌زد، متهم به دهریت و یا با حلال و حرام دانستن اعمال، آنرا خط کشی میکرد، به حاشیه افتاد. اما مدافعان حکومت دینی که در آن عصر عمدتاً آلازهر دیده‌ها سکاندار آن تلقی می‌گردید، اعتقادات و باورهای دینی را حرکت پیشگیرانه از سقوط در منجلاب هرزگی دانسته و در پی اصلاح باورهای دینی مردم جهت کارایی بیشتر آن برای تعدیل اخلاقیات حاکم، باور دینی را ابزاری برای دوری از فساد بویژه برای ایجاد جامعه‌ی امانت دار، صادق و باورمند به حیا و عفت سنتی و مرسوم تبلیغ می‌کردند؛ اما در مورد ایمان دینی همچنان نوعی تعصب را ستوده و این عمل را به گونه‌ی دفاع از حقوق و سنجایی فرهنگی خود وانمود کرده و حکومت دینی را نیاز زمان برای افغانستان می‌دانستند. در این میان افرادی هم بودند که میان تعصب و افراط به جستجوی راه اعتدال بوده و از

خشکه از هر سو گلوگاه‌اش فشرده می‌شود. لذا احداث و طراحی سرک‌ها و خطوط راه آهن، موضوع حفاظت و مراقبت از آن‌ها، ایجاد و احداث میدان‌های هوایی بین‌المللی و حتا ایجاد شرکت‌های بزرگ ترانسپورت هوایی و زمینی بدون در نظرداشتن منازعات سیاسی در منطقه و چگونگی تامین هزینه‌ی آن، برای افغانستان این چنینی و با این وابستگی‌ها، کمبودها، محدودیت‌ها و مشکلات در آینده نزدیک کمتر در دسترس دیده می‌شود.

منابع:

۱. گریگوریان، وارتن، ظهور افغانستان نوین، ترجمه ی علی عالمی کرمانی، چاپ تهران: ۱۳۸۸
۲. غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ کابل: ۱۳۸۲
۳. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ تهران: ۱۳۸۵

جزم‌گرایی و قشری‌گرایی احتراز می‌کردند، اما تعداد آنان اندک شده می‌رفت. در کنار آنگونه باورهای عقیدتی، دین‌مداران اصلاح طلب، غایت باورهای دینی را یگانه راه راستکاری بشر پنداشته و باورمندی به آنرا جز لازمه و جداناپذیر حیات می‌دانستند. در این میان جریان کوچک فکری دیگری هم از سابق وجود داشت که آگاهانه قشریت و تقلید را در برابر تعلیم و تعقل قرار داده و به نفع نظام طوری به تبلیغ می‌پرداختند که دشمنی فرد مومن را با نظام یک نوع گناه پنداشته و فرد باورمند به علوم عقلی و مخالف نظام را گناهکار معرفی میکردند. در این حالت این حرکت خواهی نخواهی به ایجاد تنش و تعصب میان مردمی که سرزمین و تاریخ مشترک داشت، منجر می‌گردید.

در این گونه جو فرهنگی عالمان دینی یادشده به نحوی مدافع استبداد تلقی گردیده و به نادان نگهداشتن جامعه‌ی مسلمان و عقب مانده‌گی کشور کمک میکردند. باورهای نوین در برخورد با اندیشه‌های کهنه، عامل عمده‌ی تنش‌های اجتماعی و سیاسی در کشور شده و بویژه حول تعریف وطن و اندیشه‌ی قوم‌گرایی بیشتر در تعارض قرار می‌گرفتند. تعریف وطن آنچنان که در گذشته مرسوم بود، کم‌کم به تاریخ می‌پیوست. ادامه دارد

بررسی شتاب زده از...

در جامعه‌ی نوپنیا شهر، بویژه میان طبقات پایین و متوسط متحدهانش را دنبال می نمودند.

نظام حاکم که بعد از جنگ دوم جهانی و پیروزی دو اردوگاه متخاصم بر آلمان هیتلری در غرب و جاپان توسعه طلب در شرق، اوضاع بین‌المللی را دقیقاً درک و از جو نارضایتی و شکاف اجتماعی در داخل کاملاً آگاه بود، برای کنترل و اداره‌ی اوضاع جدید، با اعلام مواضع نو در مورد حکومتداری، دوره‌ی آزمایش پروسه‌ی جدید را آغاز کرد.

این پروسه‌ی امتحانی که انکشاف عملی آن در عرصه آزادی‌های نیم بند در دوره‌ی هفتم و هشتم شورا با ورود میرغلام محمد غبار نویسنده و مبارزه نامدار، داکتر عبدالرحمان محمودی، شخصیت دموکرات رک گوی و آزادیخواه بی‌باک به پارلمان مردم افغانستان صورت گرفت، نهایت جلوه‌ی مستعجل داشت. این حرکت را رژیم برای بقایش خطرناک دانسته و بزودی پرونده‌ی آنرا بسته و آن شخصیت‌ها را به شمول جمع وسیعی از همکاران و هواداران شان، برای یک و نیم دهه و یا اندکی کمتر به حبس، تبعید، مصادره‌ی اراضی و املاک، اخراج از وظیفه و یا به تقاعد اجباری وادار کرده و از صحنه‌ی سیاسی کشور دور کردند.

اما پیامد آن مبارزه و تلاش، نهایت عظیم بود. آرمانهای دموکراتیک و آزادیخواهانه در درون مردم رفت، نیروهای ترقی‌خواه و دموکرات با وجود محدودیت‌ها و مشکلات توسعه یافت، جنبش روشنگری کشور، به دنبال ایدئولوژی‌ها و مکاتب نوین فکری رفت. مطالبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیروها، طبقات و لایه‌های جدید اجتماعی مشخص گردید، اما اساس سیاسی آن جلوه‌ی مستعجل بزودی به یک حکومت خودکامه‌ی خاندانی منجر گردید.

صدارت ده ساله‌ی محمد داوود که به حکومت سرکوب و رژیم پولیسی کاکایش محمد هاشم شهابت داشت، بعد از ده سال فرمانروایی، دربار را متوجه ساخت که اگر حرکت تداوم یابد، مبادا موج ترور و رشد افکار افراطی بار دیگر همانند پدر، دامن پسر را نگیرد، لذا به فکر انتقال مسالمت آمیز قدرت به افراد غیرخانواده گردید.

این انتقال به زودی به گونه‌ی مشروطیت ارتقا و زمینه برای اظهار نظر عینی و رشد رسمی افکار، اندیشه‌ها و آرا از روش‌های قانونی فراهم گردید. جوانه‌ی این گونه اندیشه‌ها و افکار که در دهه‌ی ۱۳۳۰ در بستر مناسب دوره هفتم و هشتم شورا از رشد خوبی برخوردار گردیده بود، بزودی بعد از یک دهه در قالب برنامه‌ها و اساسنامه‌های مدون پس از ۱۳۴۳ برآمد قانونی پیدا کردند.

اولین برآمد به پیروی از دوکتورین سوسلوف و خروشچف در اتحاد شوروی پیشین به تأیید مبارزات پارلمانی و مسالمت آمیز در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴ خورشیدی) بنام حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دومین برآمد آن زیر نام جریان دموکراتیک نوین (شعله‌ی جاوید) با رد مبارزات پارلمانی و توسل به ساقط‌سازی نظام توسط ابزار قهری و شعار زمین برای دهقانان با تأثیر پذیری از اندیشه و اصلاحات انقلابی مائوتسه دون و سومین بازتاب آن زیر نام سازمان جوانان مسلمان که متأثر از اخوان المسلمین مصر و یا فقه‌های مدافع اسلام سیاسی در ایران به اشکال مختلف در محیطی که قانون احزاب اساساً مسوده و یا از پارلمان نگذشته بود، به عنوان نیاز زمانی روینای سیاسی-فرهنگی و افکار اجتماعی را پوشش دادند.

اوضاع طوری انکشاف می یافت که گویی دیگر خودکامگی و مطلقیت به تاریخ می پیوندد و تاریخ دیگر تکرار نمی شود. راهکار گذشته... صفحه‌ی ۶

ادامه از صفحه ۲

پاسخ اصلی به این پرسش از بررسی زیربنای اجتماعی سنتی و غیردموکراتیک افغانستان به دست می آید.

کشور ما از سال ۲۰۰۱ بدینسو است که دموکراسی را زیر سایه‌ی پشتیبانی گسترده‌ی جهانی با دوام‌تر و پیگیر تجربه میکند، در حالیکه مناسبات ارباب رعیتی و سنت دینی-قومی چند قرن است که در جامعه‌ی افغانستانی ریشه دوانده و میدان‌دار بوده است. به این دلیل، ساده‌انگاری خواهد بود اگر تصور شود که در یک دهه میتوان به آفرینش جامعه‌ی مدرن و شهروندی دست یافت.

یعنی، دموکراسی افغانستانی، هنوز دموکراسی شهروندی نشده و به شدت قوم‌زده و سنتی است. این مساله یکی از عامل‌های پایه‌ی نفوذ و قدرت گیری چهره‌های قوم محور نیز است که به آنان فرصت داده تا با استفاده از پوتانسیل‌های قومی در افغانستان به گونه‌ی سنجیده از مردم بهره‌برداری کنند. اینکه رشید دوستم میگوید، سه میلیون رای دارد و لذا خواستار معاونت اول ریاست جمهوری است، نشان‌دهنده‌ی آنست که وی میداننده‌ی آنها با تکیه بر سیاست قومی حاکم در افغانستان میتواند چانس چانه‌زنی‌های بیشتری در بازار سیاست داشته باشد و از این راه میتواند به امتیازهای بهتری دست یابد.

اما سرنوشت میلیونها انسان افغانستانی‌بی که رای‌های آنان را جنرال دوستم و همتایان او به هر کس که خواستند می فروشند چه خواهد شد؟ برای سیاستگران قومی اصلاً مهم نیست که سرنوشت قوم و قبیله‌ی شان به کجا میکشد. برای آنان منافع فردی و خانوادگی مهم است تا منافع مردم. قوم، قبیله و مردم فقط ابزاری است برای رسیدن به این هدف.

در این میان، اما عملکرد تکنوکرات‌های غرب‌دیده که لاف دموکراسی و جامعه‌ی شهروندی میزنند، بسیار خنده‌آور و دیدنی است. آنان بجای اینکه مددگر روند دموکراسی‌سازی و ایجاد جامعه‌ی

رای چیست؟

رای‌دهنده کیست؟



سطحی و زودگذر بودن تأثیرگذاری چندانی بر مردم ندارد. بسیاری از مردم در افغانستان حتا سواد سطحی ندارند، چه رسد به اینکه با سازوکارهای جامعه و دولت مدرن آشنا باشند.

دولت باید با راه‌اندازی برنامه‌های راهبردی برای دگرگونی زیرساخت‌های اقتصادی-سیاسی، افزایش سطح سواد مردم و تبلیغ و ترویج ریشه‌ی دموکراسی، برای انتخابات فرهنگ‌سازی کند. تا زمانیکه سطح سواد و آگاهی انسان افغانستانی بلند نرود و ارزشها و مناسبات مدرنیته در شاهرگ‌های جاری نشود و آنها را بخشی از زندگی خود نداند، نمیتواند در انتخابات به عنوان کنشگر آگاه، مستقل و متعهد سهم بگیرد.

نتیجه‌گیری

انسان افغانستانی به دلیل سلطه‌ی دوامدار سنت و سیستم سیاسی-اقتصادی غیردموکراتیک و ارباب رعیتی، هنوز انتخابات را که از پایه‌های اصلی دموکراسی است، در خود نهادینه نکرده است.

آنچه امروز زیر عنوان دموکراسی و انتخابات داریم، با آنچه در کشورهای انکشاف‌یافته زیر این عنوان‌ها موجود است، تفاوت‌هایی دارد.

ناتوانی دولت در زمینه‌ی نهادینه‌کردن فرهنگ انتخابات سبب شده تا سازوکارهای سنتی به گونه‌ی قابل دید با پرکردن خالیگاه‌های فرهنگی انتخابات، خود را بر آن تحمیل کند؛ کاری که منجر به مسخ چهره‌ی اصلی دموکراسی شده و بدآموزی از انتخابات را در پی داشته است. این کار زیان گسترده‌ی به نهادینه‌شدن دموکراسی و شهروندی شدن انسان افغانستانی وارد کرده است.

قومی‌شدن دموکراسی سبب شده تا رهبران قومی بجای مردم در انتخابات تصمیم بگیرند. زیرا اکثریت افغانستانی‌ها پذیرفته اند که فلان قوماندان و رهبر جهادی بیشتر از آنان خوب را از بد تشخیص میکنند و از این نظر نیازی به فکرکردن و تصمیم‌گیری آنان نیست.

به بیان دیگر، افغان‌ها شهروندان قلابی هستند و هنوز راه درازی باقی مانده تا انسان افغانستانی زندگی واقعی شهروندی را در خود نهادینه کند. اما تلاش‌ها برای رسیدن به این ایده‌آل که بویژه در بیش از یک دهه‌ی اخیر شدت یافته، باید گسترده‌تر و ریشه‌ی‌ی پیش برود.

اگر شهروندان افغانستانی حق سیاسی خود را به درستی بدانند، به قوم، قبیله، زبان، سمت و نژاد رای نخواهند داد و به این ترتیب دست سیاستگران عوام فریب و قوم‌باز نیز از سیاست کوتاه میشود و جای آنها را نامزدان شایسته‌سالار و با برنامه میگیرد.

بهمان قوم یا قبیله داده شود. زیرا انسان جامعه‌ی شهروندی، آگاهی سیاسی اش را از هستی اجتماعی مدرن میگیرد، منبعی که ساختارهای قومی و قبیله‌ی در آن جای خود را به سازوکارهای دموکراتیک داده است.

انتخابات، فرهنگی که نهادینه نشده است

انتخابات، به عنوان زیرمجموعه‌ی دموکراسی و مدرنیسم، از فرهنگ ویژه‌ی نمایندگی میکند و از این نظر، در کشورهایی که کمتر مردم‌سالاری را تجربه کرده اند، انتخابات نیاز به فرهنگ‌سازی دارد. ارزش و جایگاه رای با نهادینه‌شدن زندگی شهروندی، سیاست مدرن و جامعه‌ی مدنی پیوند تنگاتنگ دارد. اما در افغانستان ارزشهای مدرن بدون ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی-سیاسی و در خلای فرهنگ‌سازی تطبیق شده اند؛ دلیل اصلی شکست پروژه‌های مدرنیته در کشور ما.

در یک جامعه‌ی شهروندی، هر فردی به ارزش رای خود به درستی آگاه است و میداند که رای حق سیاسی او است و نمایندگی دفاع از آن باید به کسی واگذار شود که میتواند از عهده‌ی آن بر بیاید. به بیان دیگر، رای اعمال‌اراده‌ی شخصی برای انتخاب نامزدی است که رای‌دهنده فکر میکند این شخصیت توان و ظرفیت اعمال دوباره‌ی اراده‌ی وی را در دولت یا نهاد دیگر دارد. اما در افغانستان بسیاری‌ها هنوز شناخت بهتری از حق سیاسی خود ندارند و ارزش چندانی هم به آن قابل نیستند. هر بار که آمد آمد انتخابات میشود، بازار خرید و فروش رای رونق میگیرد و مردم برای اینکه پولی به گیر شان بیاید، دست به هر در و دیواری میزنند و هر که پول بیشتری داد، رای خود را به او می فروشند.

عاملی که باعث شده تا بسیاری از افغانها چه در روستاها و چه در شهرها هنوز با دموکراسی و تفکر مدرن احساس بیگانگی کنند و آنرا پدیده‌ی غربی و کفری بپندارند، چیزی نیست غیر از دین‌زدگی و سنت‌گرایی شعور سیاسی انسان افغانستانی.

در بیش از یک دهه‌ی گذشته در افغانستان کارهای زیادی که باید میشد نشد. یکی از این ناکارگی‌ها، سهل‌انگاری دولتی که دموکراسی را یکی از دستاوردهای کلان خود میدانند، در زمینه‌ی فرهنگ سازی انتخابات است.

کمیسیون انتخابات فقط در آستانه‌ی انتخابات‌های ریاست جمهوری و یا پارلمانی، برنامه‌هایی را برای آگاهی دهی مردم در زمینه‌ی ارزش رای و رای‌دهنده راه‌اندازی میکند، برنامه‌هایی که دلیل مقطعی،

مدرن باشند، دنباله‌رو سیاست قومی و شخصیت‌های قوم‌محور شده اند. چون توزیع قدرت در افغانستان قومی است، سیاستگران میکوشند تا در بازی‌های انتخاباتی کسانی را با خود داشته باشند که از پایه‌ی قومی بیشتری برخوردار باشند.

از این نظر، احزاب سیاسی قوی هم احزابی است که یا پایه‌ی قومی دارند و یا هم واژه‌ی اسلامی را یدک میکشند.

در حالیکه در جامعه‌ی دموکراتیک و شهروندی، احزاب سیاسی و جریان‌های تأثیرگذار، فراقومی اند و تنها احزابی میتوانند در انتخابات چانس پیروزی بیشتری داشته باشند که برنامه‌ی بهتر و راهگشا به شهروندان پیش کنند. در یک چنین جامعه‌ی کسی جرئت نمی کند که بگوید فلان چوکی به



۱۱ جوزای ۱۳۹۲ خورشیدی

از اعلامیه‌های مرکز مطالعات صلح و توسعه:

به زندگی رقت بار کودکان رسیدگی کنید!



گزارش‌های مرکز حقوق بشر سازمان ملل متحد و بانک جهانی، میلیون‌ها کودک در جهان از طریق کار شاقه، گدایی و فحشا امرار معاش می‌کنند و میلیون‌ها تن دیگر از حقوق اولیه‌ی شان محروم بوده و زیر خط فقر به سر می‌برند. گزارش‌های سازمان نظارت بر مواد مخدر ملل متحد می‌رساند که اکثریت قربانیان

یازدهم جوزا (اول جون) در سال ۱۹۴۹ میلادی در نشست اتحادیه‌ی بین‌المللی دموکراتیک زنان در پاریس به حیث روز جهانی کودک نامگذاری شد. قبل از آن، سازمان ملل متحد یک سال پس از جنگ جهانی دوم، سازمانی را بنام انجمن بین‌المللی کودکان سازمان ملل ایجاد کرد که بعدها به یونسف تغییر نام داد. هدف این نهاد تامین نیازهای اساسی کودکان بویژه در سالهای ابتدایی زندگی، تشویق پدر و مادر به تعلیم و تربیه، جلوگیری و یا کاهش از مرگ و میر آنان و حمایت از کودکان در جریان جنگ و حوادث طبیعی است. به تعقیب آن در سال ۱۹۵۹ اعلامیه‌ی جهانی حقوق طفل و سپس در سال ۱۹۸۹ کنوانسیون حقوق طفل توسط یکصد و نود و سه کشور عضو سازمان ملل به امضا رسید که در آن روی چهار اصل اساسی زیر تاکید شده است:

۱. هیچ کودک نباید از تبعیض رنج ببرد
 ۲. در جریان تصامیم بزرگ در مورد کودکان، منافع عالی‌ی آنان در راس قرار گیرد
 ۳. کودکان حق حیات دارند و از این حق باید حمایت شود
 ۴. آزادی عقاید کودکان محترم پنداشته شود
- با اینحال، با وجودیکه قرن بیست و یک را قرن کودک نامیده‌اند و در این اواخر در برخی کشورها توجه اندکی نیز به وضعیت رقت بار کودکان شده است، به اساس

مواد مخدر اطفال اند. از سوی دیگر، به گزارش یونسف، میلیون‌ها طفل در جهان در معرض خرید و فروش و یا بهره‌برداری جنسی قرار می‌گیرند.

در افغانستان با وجودیکه دولت پیمان‌ها و کنوانسیون‌ها در مورد مواظبت از حقوق کودکان را امضا کرده است، در عمل توجهی به آنان صورت نمی‌گیرد.

کودکان افغان از جمله‌ی محروم‌ترین و آسیب‌پذیرترین لایه‌های اجتماعی هستند و از حق صحت، حق تعلیم و تربیه، حق ترحم و محبت، حق بازی، حق مصونیت غذایی و امکانات صحتی و غیره برخوردار نبوده و با انواع نابرابری و ستم اجتماعی روبرو هستند.

افزون بر این‌ها، اطفال افغان یکی از قربانیان همیشگی جنگ و خشونت‌اند و بهره‌کشی از آنان در بازار کار نیز از مشکل‌های جدی فراراه کودکان افغان است.

مرکز مطالعات صلح و توسعه ضمن تبریک و شادباش گفتن روز جهانی کودک به همه‌ی کودکان افغان، از دولت افغانستان می‌خواهد تا تمام پیمان‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی را که در عرصه‌ی تامین حقوق کودکان امضا کرده است، عملی کند، تا زمینه‌های بهتری برای بهبود زندگی اطفال که آینده‌سازان کشور هستند آماده شود؛ در غیر آن، بی‌توجهی به کودکان، بی‌توجهی به میلیون‌ها انسانی است که افغانستان آینده‌دار است از سوی آنان مدیریت شود، مدیریتی که معلوم نیست کشور را به کجا می‌برد.

چرا انتخابات خوب است؟

افغانستانی را بازگو میکند.

اگر انسان افغانستانی به پیشروی اراده دارد، باید دومی (پویند) در مدرنیته را انتخاب کند، راهی که سپری کردن آن چندان هم خالی از خطر نیست و افت و خیزهای زیادی دارد. اما چرا دومی؟

نخست: در کشوری مانند افغانستان که حتا بخش بزرگی از نیروهای لیبرال و جنبش چپ آن به شدت سنتی، زنگ‌زده و مالیخولیایی است، و گاهی با تحلیل‌های پا در هوای خود کاسه‌ی داغتر از آش برای سنت و بنیادگرایی اسلامی میشود، انتخابات هر قدر هم با شکست و ریخت برگزار شود، دست‌کم یک سازوکار و روش نو و دموکراتیک است و ما را در رفتن به سوی جامعه‌ی بهتر کمک میکند. اگر اندک خردی هم در کار باشد، میتواند تشخیص کند که دموکراسی و آزادی بیان نیم‌بند دولت کابل با استبداد و فاشیسم هار طالبانی که کوچکترین زمینه‌ی نفس دموکراسی و آزادی بیان را گرفته بود، اصلاً قابل مقایسه نیست.

حتا کسانی که هر روز شعار مرگ بر انتخابات سر میدهند، اما در دولت کابل صاحب چوکی و منزلتی‌اند، در ته دل از این دولت بسیار راضی هستند و آنرا در مقایسه با امارت اسلامی طالبان بهتر میدانند. ولی این افراد هنگام نوشتن مطلبی در نقد از دولت افغانستان با ریاکاری تمام همه‌ی دار و ندار آنرا به رگبار دشنام می‌بندند. گویی هیچ تغییری رخ نداده و هیچ پیشرفتی هم در کار نبوده است.

بهرام آمونیاپی

افغانستان کنونی، نبردگاه سنت و مدرنیته است. این یکی از تعریف‌های دقیقی است که باید در مورد مناسبات قدرت در افغانستان داشت. کشور ما در حالیکه همیشه سنت در شاه‌رگ‌هایش جاری بوده، مدرنیته را نیز به آزمون گرفته که گاهی تاثیرگذاری زیادی بجا گذاشته و حتا سنت را که دست و بازوی بلندی در زندگی و تفکر انسان افغانستانی داشته به تغییر و استحاله مجبور کرده است. اما پافشاری سنت به ادامه‌ی زندگی و سخت‌جانی آن در برابر مدرنیسم در افغانستان بیشتر از هر جای دنیا تاریخ را به خود مصروف کرده و منجر به تراژیدی بزرگی شده که هم اکنون نیز دامن‌گیر کشور ماست. در حالیکه سنت با همه‌ی شکست و ریخت‌هایش به سادگی دست‌بردار ما نیست، انسان افغانستانی که رویای رسیدن به مدرنیسم و جامعه‌ی شهروندی را در سر دارد، بیشتر از دو راه در برابرش نمی‌بیند: پوسیدن در سنت یا پویندن در مدرنیته. انتخابات به عنوان یکی از پروژه‌های بزرگ مدرنیته در افغانستان از جایگاه برجسته‌یی در روند دموکراتیزاسیون برخوردار است و پاسخ آری یا نه به آن، چپستی و چرایی پوسیدن یا پویندن انسان



تنها ما را به زندگی ایده‌آل نزدیک نکرده بلکه روند رسیدن به آن را سالها به عقب برده است. عامل این عقب‌گرد روشن است: باورهای انسان افغانستانی نسبت به زندگی تمامیت‌گرایانه و یک‌جانبه بوده است.

با این توضیح، اگر کسی زیر هر نام و اندیشه‌یی از شرکت در انتخابات پا پس می‌کشد و یا علیه آن تبلیغ میکند، به سنت و بنیادگرایی اسلامی رای داده است؛ تفکر متحجر و بسته‌ی که سالهاست سلطه‌ی جنایت بار و ننگین آنرا با گوشت و پوست خود حس کرده‌ایم. **دو دیگر:** در هر کشوری به ویژه در افغانستان که تفکر ارباب رعیتی و قوم‌گرایی جلودار سیاست و فرهنگ بوده و زندگی کمتر رنگ و بوی شهروندی داشته است، انتخابات که بر اعمال اراده‌ی... صفحه ۴

درست است که ما نباید به تغییرات به وجود آمده بسنده کرده و زندگی در جامعه‌ی ایده‌آل خودمان را فراموش کنیم. ولی ما افغانستانی‌ها همیشه در وضعیت شکننده‌یی زندگی کرده ایم و به اندازه‌یی افتیده و برخاسته ایم که جبر تاریخ ما را وادار میکند تا از کوچکترین پیشرفت‌ها هم به درستی پاسداری کنیم.

تلاش برای رسیدن به زندگی ایده‌آل بسیار خوب است، اما این تلاش نباید کورکورانه و میکائیکی باشد. تنها زمانی میتوان به جامعه‌ی ایده‌آل رسید که نسبت به زندگی برداشت زنده و دینامیک داشت. هر بار که انسان افغانستانی سعی کرده تا به ایده‌آل هایش برسد، سر از کوزه‌ی استبداد و تمامیت‌خواهی بیرون کشیده و در نتیجه فاجعه آفریده است که نه